

منصور حکمت

مجموعه آثار

جلد هشتم

۱۹۹۷-۱۹۹۲

۱۳۷۶-۱۳۷۰

کتابچه شماره ۶

اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران - ستون اول (انتخابات لهستان) - دیپلماسی یا انتخاب سیاسی: کومه له جدید در «شکافهای منطقه ای» - ستون اول (اپوزیسیون مجاز ایران) - تاریخ شکست نخوردگان - بیانیه دفتر سیاسی در محکومیت شعار فدرالیسم.

جلد هشتم مجموعه آثار منصور حکمت بصورت ۹ کتابچه ویژه انتشار در ایران به چاپ رسیده است



"تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علمبرغم رواج ایده‌های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصطلاح مدرن امروز، ایده‌هایی که هر یک به نحوی علاج‌ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ

میکند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده‌های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان‌پذیری و حتی اجتناب‌ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت‌ها و مشقات و کمبودها و زشتی‌های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان‌ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه‌دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده‌های وسیع مردم را جهت میدهد.

کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان‌های بیشمار و نسل‌های پی‌درپی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است."

به نقل از "یک دنیای بهتر"

برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

1

اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری

مصوب پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

مقدمه: اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران، آن اصول کلیدی است که مقررات اساسنامه ای و موازین تشکیلاتی حزب بر آنها متکی است. اساسنامه حزب کمونیست کارگری در هر مقطع مرکب است از این سند و مجموعه آئین نامه های اجرایی و مقررات و موازینی که کنگره و یا کمیته مرکزی حزب بر مبنای این اصول در قلمروهای مشخص تر فعالیت حزبی تصویب میکند. این مقررات و آئین نامه ها نمیتوانند و نباید ناقض اصول مندرج در این سند باشند.

اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران

- ۱- حزب کمونیست کارگری ایران یک سازمان انقلابی مارکسیستی است که برای متشکل کردن و هدایت طبقه کارگر برای تحقق انقلاب کمونیستی تشکیل شده است. اهداف حزب کمونیست کارگری در برنامه این حزب بیان شده است.
- ۲- حزب کمونیست کارگری ایران طرفی برای اتحاد و فعالیت کارگران کمونیست و همه مبارزین راه انقلاب کمونیستی طبقه کارگر است. عضویت در حزب کمونیست کارگری ایران امری داوطلبانه است. هرکس که خود را کمونیست و در اهداف اجتماعی حزب شریک بداند و آماده باشد برای تحقق این اهداف در چهارچوب حزب کمونیست کارگری ایران به فعالیت متشکل بپردازد، میتواند به عضویت حزب درآید. کناره گیری و خروج از حزب نیز امری آزاد و داوطلبانه است.
- ۳- عضویت در حزب هیچیک از حقوق و آزادیهای فردی و مدنی اعضا را محدود و مشروط نمیکند. به همین ترتیب، عضویت در حزب تحت هیچ شرایطی مایه هیچ نوع

کشیده شده است. این فرمولی است که هر دو جریان برای اجتناب از راه حل واقعی مساله کرد و دور زدن اراده مستقیم مردم کردستان، و برای بند و بست از بالای سر مردم و تقسیم قدرت میان خویش یافتانند.

ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و شاخه‌های مختلف اپوزیسیون ملی، در شعار فدرالیسم این امکان را می‌بینند که با انکار مساله کرد، و ضمن تضمین "تمامیت ارضی"، دریچهای برای معامله با احزاب خودمختاری طلب باز کنند. احزاب خودمختاری طلب کرد متقابلاً فدرالیسم را شعاری می‌بینند که با تعمیم خواست خودمختاری به مقیاس سراسری و طرح آن تحت پوشش مطالبه نظام سیاسی - اداری فدرال برای کل کشور، آنها را از اتهام تجزیه طلبی مبرا می‌کند و مقاومت دولت مرکزی و احزاب ناسیونالیست ایرانی در برابر خواست خودمختاری را کاهش می‌دهد.

۳- خصلت ارتجاعی شعار فدرالیسم و عواقب سیاسی و اجتماعی فوق‌العاده زیانبار آن برای مردم و جامعه بسیار عیان است. فدرالیسم به معنای تقسیم قومی رسمی مردم کشور و تراشیدن هویت‌های ملی و قومی کاذب برای مردم و صدور شناسنامه‌های قومی برای میلیون‌ها انسانی است که در ایران زندگی و کار می‌کنند. فدرالیسم به معنای عقب کشیدن خودآگاهی سیاسی مردم و فرهنگ سیاسی جامعه و برجسته کردن قومی‌گری و نژادپرستی در ذهنیت مردم و نهادها و قوانین اجتماعی است. فدرالیسم به معنای رسمیت دادن و تعمیم بخشیدن به تبعیضات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان مردم برحسب برجسب‌های ملی و قومی، پاکسازی‌های قومی در مناطق مختلف کشور، رهبر تراشیدن از میان مترجع ترین احزاب و افراد برای مردم مناطق مختلف و به عقب راندن جنبش‌ها و نیروهایی است که برای یک کشور سکولار غیرمذهبی و غیرقومی و برابری همه اهالی کشور مستقل از جنسیت و نژاد و مذهب و قومیت تلاش می‌کنند. شعار فدرالیسم نسخه‌ای برای ایجاد عمیق‌ترین شکافها و تفرقه‌های قومی در صفوف طبقه کارگر کشور است. شعار فدرالیسم شعاری ضد کارگری و ضد سوسیالیستی است.

۴- از نظر عملی، شعار فدرالیسم، زمینه ساز یک کشمکش خونبار و طولانی در سطح کل کشور است. در بخش اعظم مراکز پرجمعیت و صنعتی و در راس همه در شهر دوازده میلیونی تهران، هیچ رابطه یک به یکی میان "اقوام" با سرزمین وجود ندارد. هر نوع تلاش برای تراشیدن هویت قومی برای مردم و تقسیم سرزمین و تعریف حاکمیت منطقه‌ای بر حسب قومیت، به یک جنگ خونین و عظیم میان جریان‌های قومی منجر می‌شود که بناگزریم کل مردم را به کام خود می‌کشد. ابعاد فاجعهای که تحقق این افق ارتجاعی قوم پرستانه می‌تواند در ایران ایجاد کند، چنان عظیم خواهد بود که رویدادهای

سالهای اخیر یوگسلاوی در قیاس با آن رنگ می‌بازد و بیروت و کابل و ساریوو در مقایسه با تهران پس از فاجعه "فدرالیسم"، کانون‌های امنیت و ثبات جلوه خواهند کرد. ۵- انقلاب آزادیخواهانه مردم در سال ۵۷، تحت لوای حکومت اسلامی و اصالت دین به بیراهه و به خون کشیده شد. خواست فدرالیسم مجدداً همین سرنوشت را اینبار بنام اصالت قومیت و ملیت و حکومت مبتنی بر هویت ملی و قومی‌گری برای مردم تدارک می‌بیند. حزب کمونیست کارگری شعار فدرالیسم را بعنوان یک شعار ارتجاعی، ضد کارگری و مغایر با آزادی و برابری مردم بشدت محکوم می‌کند. هرچند همه گیر شدن و موضوعیت یافتن این شعار در جامعه ایران امری نامحتمل است، حزب کمونیست کارگری ایران در هر حال وظیفه خود می‌داند که در برابر هر حرکت احزاب ناسیونالیست برای تمحیل این افق و این آینده تاریک به مردم قاطعانه بایستد. حزب کمونیست کارگری با هر تلاش ارتجاعی برای مبتنی کردن دولت و نظام اداری در کشور بر مذهب، قومیت، و ملیت مقابله خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری ایران تمام آن نیروها و جریاناتی که چه از سر واپس‌گرایی قومی و چه از سر حماقت و کوتاه نظری سیاسی، مردم را به این پرتگاه هولناک می‌رانند، پیگیرانه افشاء خواهد کرد.

۶- حزب کمونیست کارگری برای برقراری یک نظام سیاسی و اداری سکولار غیرقومی و غیرمذهبی تلاش می‌کند که در آن برابری حقوقی کلیه اهالی و ساکنین کشور، مستقل از قومیت، جنسیت، نژاد، مذهب، اعتقادات، و غیره تضمین شده باشد.

۷- در رابطه با مساله کرد، حزب کمونیست کارگری ایران یکبار دیگر بر موضع اصولی خود تاکید می‌کند. این تنها خود مردم کردستان هستند که حق دارند و باید در یک رفتارندم آزاد تصمیم خود را درباره جدایی کردستان و یا باقی ماندن در چهارچوب کشور بعنوان شهروندان متساوی‌الحقوق کشور اعلام کنند. هر نوع بند و بست نیروهای سیاسی و هر نوع توافقی از بالای سر مردم میان دولت مرکزی و احزاب خودمختاری طلب کرد در مورد آینده سیاسی و اداری کردستان فاقد مشروعیت سیاسی و قانونی است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
اردیبهشت ۱۳۷۵ - مه ۱۹۶۶

در خرداد ۱۳۷۵، ژوئن ۱۹۹۶، مجدداً در انترناسیونال شماره ۲۱ منتشر شد.

برای درست کردن جزوه به شکل جیبی لطفاً به نکات زیر توجه کنید.
* شماره هر کدام از این صفحات در وسط صفحه روی خط چین A4 با P3, P2, P1 . . . مشخص شده است.
هرکدام از دو صفحه زیر را پشت و روی یک برگ کاغذ کپی کنید.
(P2, P1) - (P4, P3) - (P6, P5) - (P8, P7) الی آخر.

سپس هر برگ را از وسط روی خط چین ببرید.

* نیم برگهای بدست آمده را تا کنید و آنها را طوری داخل هم قرار دهید که شماره صفحات جزوه پشت سر هم قرار بگیرند.

از انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

اصغر کریمی 00447714097928 شهلا دانشفر - دفتر مرکزی 00447950517465
اسد گلچینی - دبیر تشکیلات کل کشور 00447940416768
رحمان حسین زاده - دبیر کمیته کردستان حزب 0046739855837
بهرام مدرسی - دبیر کمیته مرکزی سازمان جوانان کمونیست 00491749440201

سایت های حزب و نهادهای
نزدیک به حزب روی اینترنت
www.wpiarn.org
www.wpibriefing.com
www.rowzane.com
www.hambastegi.org
www.jawanan.org
www.marxsociety.com
www.haftegi.com

رادیو انترناسیونال
۳۱ متر - ۹۹۴۰ کیلو هرتز
۹ تا ۹:۴۵ شب بوقت تهران
به دیگران اطلاع دهید
تلفن 0044 7714611099
اطلاعات و پیامگیر رادیو:
0044 208 9622 707
رادیو انترناسیونال روی اینترنت
www.radio-international.org

بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

در محکومیت شعار فدرالیسم

۱- در ماههای اخیر شعار فدرالیسم جای برجسته‌تری در تبلیغات احزاب و گرایشات اپوزیسیون ملی و ناسیونالیست، شامل برخی جریانات باصطلاح چپ، یافته است. در تبلیغات این جریانات برقراری یک سیستم فدرالی، گامی در جهت "عدم تمرکز قدرت" و "دموکراتیزه" کردن سیستم اداری کشور قلمداد می‌شود. اما واقعیت اینست که شعار فدرالیسم در ایران نه فقط متضمن گسترش آزادی‌های سیاسی و مدنی مردم نیست، بلکه بر عکس، یک شعار عمیقاً ارتجاعی، ضد مردمی و ضد کارگری است که علاوه بر عقب‌گردهای سیاسی و فکری و فرهنگی تعیین‌کننده‌ای که به جامعه تحمیل می‌کند، می‌تواند آغازگر یکی از خونین‌ترین و مشقت‌بارترین دوره‌ها در تاریخ معاصر جامعه ایران باشد.

۲- طرح شعار فدرالیسم از جانب این احزاب از این رو نیست که گویا چنین خواستی در میان مردم وجود دارد و یا جنبش و حرکت قابل لمس در خود جامعه برای برقراری یک نظام فدرال در جریان است. هیچ نشانی از وجود تقابل و کشمکش قابل ذکر در مقیاس سراسری در جامعه میان باصطلاح "ملل و اقوام متشکله کشور" و یا حتی احساس تعلق ملی و قومی غلیظ و علاج ناپذیری در میان مردم که اساساً بهانه‌ای برای طرح چنین سیاستی بدست بدهد دیده نمی‌شود. مطالبه یک جامعه فدرال در هیچ یک از تالظ‌های سیاسی تاریخ کشور حتی طرح نشده و فاقد هر نوع پیشینه و زمینه در تاریخ معاصر کشور است.

حقیقت اینست که شعار فدرالیسم یک شعار دست ساز و ابتدا به ساکن خود این گروه‌هاست که بعنوان فرمولی در مصالحه و معامله میان ناسیونالیست‌ها و عظمت طلبان ایرانی با جریانات خودمختاری طلب کرد و در راس آنها حزب دموکرات کردستان به پیش

برتری و امتیازی نسبت به سایر مردم نیست.

۴- کادر به عضوی از حزب اطلاق می‌شود که چه از طریق انتخابات و چه با انتصاب، مسئولیت سازماندهی و هدایت فعالیت حزب در حیطه معینی را عهده‌دار می‌شود. فعالیت بعنوان کادر مستلزم پذیرش موازین و دیسیپلین متناظر با مسئولیت حزبی‌ای است که فرد بر عهده می‌گیرد. این موازین و دیسیپلین ممکن است تعهدات بیشتر و تبعیت از انضباط محکم تری را، در قیاس با موازین عمومی ناظر بر حقوق و وظایف اعضاء بطور کلی، بر عهده افراد بگذارد. موازین ناظر بر فعالیت بعنوان کادر حزب در مقررات ویژه فعالیت هر ارگان و نیز در اسنادی که انتظارات عمومی حزب از کادرها را بیان میکنند قید می‌شود.

۵- حزب کمونیست کارگری تشکلی برای سازماندهی و هدایت یک مبارزه اجتماعی توسط خود طبقه کارگر است و مشخصات سازمانی آن از این هدف اساسی تبعیت می‌کند. ساختمان و موازین سازمانی حزب کمونیست کارگری چنان است که پیوستن هرچه وسیعتر پیشروان کمونیست طبقه کارگر و فعالیت ادامه‌کار آنها در حزب را تسهیل و تضمین می‌کند.

۶- سلول پایه حزب کمونیست کارگری، حوزه اعضاء است که در محیط زیست و کار کارگران تشکیل می‌شود. سلسله مراتب ستونی حزب را یک سازمان هرمی متشکل از کمیته‌های محلی حزبی می‌سازد که هر یک پیشبرد و هدایت فعالیت حزب در محدوده زیستی-جغرافیایی معینی را برعهده دارد. اهم این کمیته‌ها عبارتند از کمیته محل، کمیته شهر و کمیته منطقه. کمیته مرکزی در راس این هرم تشکیلاتی قرار دارد و کل فعالیت حزب را در مقیاس سراسری سازماندهی و هدایت می‌کند.

۷- علاوه بر سازمان هرمی و ستونی، حزب کمونیست کارگری بسته به نیاز، مجموعه‌ای از ارگانها و سازمانهای تخصصی و نهادهای ستادی نظیر نشریات، نهادهای تبلیغی و آموزشی، واحدها و شبکه‌های ارتباطی و غیره ایجاد می‌کند که زیر نظر کمیته‌های تشکیلاتی ذریبط فعالیت می‌کنند.

۸- حزب کمونیست کارگری برای گسترش نفوذ خود در تشکلهای غیر حزبی، اعم از کارگری و غیر کارگری، و برای ناظر کردن سیاستهای خویش بر حرکت این تشکلهای و یا کسب رهبری در آنها تلاش می‌کند. حزب کمونیست کارگری هرچا لازم بداند خود مبتکر ایجاد چنین تشکلهائی خواهد بود. اعضاء حزب در هر تشکل غیر حزبی بصورت یک جناح و فراکسیون متشکل عمل می‌کنند.

۹- حزب کمونیست کارگری موظف به دخالت و ایفای نقش پیشرو در کلیه ابعاد

وجود داشته است. اینکه هر بار چه کسی، با چه تشریفاتی و با زمزمه چه اوراد و آیاتی، زیر این پرچم حضور به هم میرساند مساله ای ثانوی است.

به نقل از نشریه نقطه، در انترناسیونال شماره ۲۱ بتاريخ خرداد ۱۳۷۵، ژوئن ۱۹۹۶، منتشر شد.

مبارزه طبقاتی و متشکل کردن جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر تحت کلیه شرایط اجتماعی و سیاسی است. از اینرو حزب بر مبنای این استخوانبندی پایه، در هر مقطع و تحت هر شرایط چنان آرایش تشکیلاتی ای بخود میگیرد که بتواند پاسخگوی نیازهای مشخص مبارزه طبقاتی در هر دوره باشد. نیازهای فعالیت علنی و قانونی و فعالیت مخفی و زیر زمینی، فعالیت سیاسی یا نظامی، فعالیت در دوره‌های رکود یا اعتدالی سیاسی، فعالیت در شرایط وجود و یا عدم وجود تشکلهای توده ای کارگری و غیره، هر یک بر خصوصیات سازمانی حزب کمونیست کارگری و نوع ارگانها و نهادهای تشکیلاتی ای که توسط حزب ایجاد میگردد تاثیر میگذارد.

۱۰- کنگره حزب عالی ترین ارگان رهبری حزب است که هر دو سال حداقل یکبار تشکیل میشود. کنگره از نمایندگان سازمانهای حزبی تشکیل میشود که به رای مستقیم اعضای این سازمانها انتخاب شده‌اند. عالی‌ترین ارگان رهبری حزب در فاصله دو کنگره کمیته مرکزی است که اعضای آن در هر کنگره انتخاب میشوند.

۱۱- کلیه کمیته‌های حزبی در سلسله مراتب ستونی تشکیلات انتخابی هستند.
۱۲- در سلسله مراتب تشکیلات، اصل بر تبعیت هر کمیته از مصوبات کمیته بالاتر و تبعیت همه کمیته ها از مصوبات کمیته مرکزی است.

۱۳- همفکری در تعیین هدف مشترک و همگامی در مبارزه عملی برای تحقق آن، اصل اساسی در مناسبات داخلی حزب کمونیست کارگری است. گسترده‌ترین تبادل نظر و همفکری و بیشترین فرجه برای طرح آراء و نظرات مختلف افراد در جریان تصمیم گیری در سطوح گوناگون، در کنار اکیدترین انضباط و همگامی و یکپارچگی عملی در پیشبرد سیاستها و اقدامات مصوب، ارکان تفکیکناپذیر مناسبات درونی حزب کمونیست کارگری را تشکیل میدهند.

۱۴- انضباط محکم تشکیلاتی شرط لازم ادامه‌کاری و پیشروی یک حزب انقلابی کارگری در شرایط نامساعد و محدود کننده موجود حتی در لیبرالترین کشورهاست. انضباط حاکم بر حزب کمونیست کارگری یک انضباط متکی بر آگاهی اعضاء بر ضروریات عملی مبارزه کمونیستی و شرایط فعالیت حزب است. دیسپلین حزبی در درجه اول تابعی از انسجام سیاسی و معنوی حزب و پختگی و هوشیاری اعضاء و فعالین آن است. حزب کمونیست کارگری ضمن تلاش دائمی برای آموزش این دیسپلین و تقویت این آگاهی و هوشیاری در میان اعضاء و فعالین خود، با موارد تخطی از دیسپلین حزبی با اقدامات انضباطی معینی برخورد میکند. تذکر رسمی، خفیفترین و اخراج (سلب عضویت)، شدیدترین اقدام انضباطی در حزب کمونیست کارگری است.

هزاران نفر، از دیپلوماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاحای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت میبخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد.

اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بود. ماتریال کافی برای این کار فراهم بود. حرکت اسلامی در همه کشورهای منطقه وجود داشته است. اما تا رویدادهای ایران در هیچ مقطعی این جنبش به یک جریان سیاسی قابل اعتنا و یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی این کشورها بدل نشده بود. (ضد) انقلاب اسلامی را نه به نیروی ناچیز حرکت اسلامی، بلکه روی دوش سنتهای سیاسی اصلی اپوزیسیون ایران ساختند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت ملی و باصطلاح لیبرالی جبهه ملی ساختند که از کارگر و کمونیست بیش از هر چیز هراس داشت و تمام عمرش را زیر شغل سلطنت و عباي مذهب به جویدن ناخنهای گذرانده بود. سنتی که در تمام طول تاریخش قادر نشد حتی یک تعرض نیم بند سکولار به مذهب در سیاست و فرهنگ در ایران بکند. سنتی که رهبران و شخصیتهایش جزو اولین بیعت کنندگان با جریان اسلامی بودند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد - آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل میداد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی میاورد، زمین باروری برای مانوپولاسیون میدید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منحنط ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل میداد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که مردمانی خرافاتی عکس او را در ماه دیده بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی

ستون اول

سقوط والسا در انتخابات ریاست جمهوری در لهستان و انتخاب آلکساندر کواسینوسکی یکی از سبلمهای بارز پایان یک دوره است. دورانی که ماشین تبلیغاتی سرمایه داری غرب دوران سقوط کمونیسم نام نهاد بود، نهایتا تنها شش سال طول کشید.

رسانه های غربی به خود دلدار می دهند که کواسینوسکی و حزب او، ائتلاف چپ دموکراتیک که از سال ۹۳ دولت لهستان را در دست داشته است، نماینده بازگشت به گذشته نیستند، طرفدار گسترش بازار آزاد، رابطه نزدیک با غرب و عضویت در ناتو و جامعه اروپا هستند. به خود اطمینان میدهند که شکست والسا، شکست نوع معینی از کج خلقی سیاسی و استبداد فردی بوده است که "قهرمانان پیروزی دموکراسی"، خصوص اگر از طبقات تحصیل کرده نباشند، در فردای کسب قدرت به آن دچار میشوند. ظاهرا هیچیک از مدعوین عریده جوی مراسم پرشکوه افتتاح عصر دموکراسی و بازار آزاد در چند سال قبل، رغبت زیادی به شرکت در مراسم اختتامیه آن ندارد.

تردید نیست که نه نظام پیشین بلوک شرق نشانی از کمونیسم داشت و نه کواسینوسکی با پرچم کمونیسم یا حتی فراخوان بازگشت به گذشته به میدان آمده است. همه دلخوشی های غرب نسبت به رئیس جمهور جدید میتواند بجا باشد. اما اهمیت نتیجه انتخابات لهستان در تغییراتی نیست که در دولت و سیاست رسمی این کشور باعث میشود، بلکه در گواهی ای است که از افکار و تمایلات مردم اروپای شرقی بدست میدهد. نه آنچه رای آورد، بلکه آنچه رای نیابرد جوهر حقیقی انتخابات لهستان است. والسا علیرغم حمایت یکپارچه دول و رسانه های غربی و علیرغم دفاع هیستریک کلیسا از او بعنوان کاندیدای خدا و مسیحیت در جنگ رو در رو با کمونیسم و شرک شکست خورد. لهستان نشانی گویا از این واقعیت است که مردم، نه فقط در لهستان، دوران فریب شش ساله را پشت سر گذاشته اند.

اولین بار در آذر ۱۳۷۶، دسامبر ۱۹۹۵، در شماره ۱۹ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

۱۵- مبنای تعیین وظایف و مسئولیتهای حزبی هر فرد آمادگی و انتخاب آگاهانه خود او است. هیچیک از اعضای حزب به اجبار و برخلاف تمایل خود به انجام هیچ وظیفه و یا قبول هیچ ماموریتی موظف نمیشود. در عین حال پذیرش هر مسئولیت تشکیلاتی و حضور در هر ارگان حزبی به معنای اعلام آمادگی آگاهانه فرد برای قبول وظایف، نرم ها و دیسیپلین و موازین تشکیلاتی ویژه آن پست یا ارگان است. ۱۶- حزب کمونیست کارگری در زندگی خصوصی اعضای خویش کنکاش نمیکند. این حق همواره برای حزب محفوظ است که هر جا رفتار و عملکرد اعضای حزب در زندگی اجتماعی ناقض پرنسپ های حزب باشد اقدامات انضباطی لازم، تا حد سلب عضویت فرد، را معمول دارد.

اولین بار در آذر ۱۳۷۶، دسامبر ۱۹۹۵، در شماره ۱۹ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد. این متن توسط منصور حکمت نوشته شده است.

4

و این فرهنگ منحنی ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست سازترین شخصیت سیاسی تاریخ معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرنیستی - سوسیالیستی کارگران صنعت نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریوی انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملاً به توده مردم معترض فروختند.

علیرغم همه اینها، معرکه گیری اسلامی تنها توانست وقفه ای در روند انقلاب ۵۷ ایجاد کند. رویدادهای دوره بلافاصله پس از قیام بهمین نشان داد که دینامیسیم انقلاب هنوز برجاست. نشان داد که مردم، هرچه بر زبانشان انداخته شده بود، بهرحال نه برای اسلام بلکه برای آزادی و رفاه اجتماعی به میدان آمده بودند و هنوز در میدان مانده بودند. بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتاً نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی بسیار خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور میچسبد و حلقه بعدی آن است. خمینی، بازگان، سنجایی، مدتی، فروهر، یزدی، بنی صدر، رجایی و بهشتی، نامهایی هستند که باید بدنبال محمدرضا پهلوی، آموزگار، شریف امامی، بختیار، اویسی، ازهارری و رحیمی آورده شوند، بعنوان مهره هایی که یکی پس از دیگری جلوی صحنه میآیند تا شاید راه انقلاب و اعتراض مردم را سد کنند. رژیم سلطنت و مهره های رنگارنگش در مقابل ضربات پی در پی جنبش اعتراضی شکست خوردند. حکومت اسلامی، در عوض، قادر شد فرصت بخرد، نیروی ارتجاع را بازسازی کند و انقلاب مردم را به خونین ترین شکل در هم بکوبد. دستور کار هر دو رژیم یک چیز بود.

نیم بیشتر مردم ایران جوان تر از آنند که حتی خاطره گنگی از انقلاب ۵۷ داشته باشند. رابطه اینها با رویدادهای آن دوره بی شباهت به رابطه نسل انقلابیون ۵۷ با وقایع دوران مصدق و ماجرای ۲۸ مرداد نیست. دورانی سپری شده و غیر قابل لمس که ظاهراً فقط در ذهن نسل معاصر خودش زنده و مهم تلقی میشود. روایتها از آن دوران زیاد و مختلفند، اما بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به خود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم میدهند. انسان همیشه از دریچه امروز به گذشته مینگرد و در آن در جستجوی یافتن تائیدی بر اراده و عمل امروز خویش است. نوادیشان ما نیز در نگاه به انقلاب ۵۷، در پی برافراشتن پرچمی در ایران ۷۵ هستند. اما این پرچم همیشه

ناکامی انقلاب ۵۷ ناشی بشود، مدیون روند تمسخر ایده آلهآ و اصول در مقیاس بین المللی است که چند سالی به مد روز بدل شد.

گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خودفریبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست خوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر میخواهند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آلهآ و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد.

مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید بنیای مسببین آن نوشت. مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. بر خلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندیها جز نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلاقگی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "تمرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خزعبلات ممکن است بردد کاریر شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سرسوزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم میدادند. آنها که پتانسیل رادیکالیزاسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را میشناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمربند سبز در کث و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد.

"دیپلوماسی" یا انتخاب سیاسی؟

کومهله جدید در "شکافهای منطقه ای"

در شماره دی ماه نشریه جهان امروز مقاله کوتاهی از آقای عمر ایلخانی زاده به چاپ رسیده که حاوی نکات بسیار مهمی است. مطلب ایشان ظاهراً در پاسخ به مقاله من در انترناسیونال، شماره ۱۹، نوشته شده است. من آنجا به نمونه هایی از برخورد سطحی و نابالغ سازمانهای باصطلاح چپ به بحث احتمال لبنانیزه شدن شرایط در ایران اشاره کرده بودم. بنظر من نه فقط کسانی که خود را چپ و سوسیالیست و فعال سیاسی میدانند، بلکه هر آدمی در دنیای امروز که یک جو عقل داشته باشد و دلش برای خودش و هموعانش بسوزد منطقاً باید راجع به احتمال این دورنمای تاریک فکر کند و نظر داشته باشد. اما همانطور که آنجا هم نوشتیم، از قرار این انتظار بیجایی از "چپ" است.

بهرحال آقای ایلخانی زاده در نوشته اخیرش وارد این بحث نشده و آن چند پاراگرافی هم که مقدماتاً در افشای "نیات" ما در طرح این میحث نوشته است، همان بهتر که ننویسد گرفته شود. ارزش نوشته ایشان در این است که سوال مهمی را که مدتهاست بالای سر سازمانشان چرخ میزند علناً و با صراحت جلوی خود گذاشته و سعی کرده به آن جواب بدهد. صورت مساله اینست: چه چیزی این وارونگی و این موقعیت غیر قابل هضم در روابط سیاسی و عملی کومهله امروز با دولتها و نیروهای سیاسی منطقه را توضیح میدهد، از یک طرف دوستی و سازش و سکوت در قبال دولتها و نیروهای ارتجاعی منطقه، و در مورد احزاب ملی و عشیرتی کرد حتی حمایت سیاسی علنی از آنها، و از طرف دیگر، موضع نفی گرایانه و در موارد زیادی حتی خصمانه در برابر حزب کمونیست کارگری عراق.

عمر ایلخانی زاده تلاش نمیکند این تصویر از مناسبات کومهله امروز در منطقه را از نظر عینی رد کند. برعکس، آن را توجیه میکند، و نه فقط این، بلکه این موقعیت را نشان قدرت سازمان خود جلوه میدهد و مایه مباهات اعلام میکند.

کننده بود، این واقعیت بود که حاکمان جهان و گله وسیع سخنگویان و مبلغین جیره خوارشان در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها، توانستند سقوط شرق را سقوط کمونیسم و پایان سوسیالیسم و مارکسیسم تصویر کنند. کل این شعبده بازی البته بیش از شش سال بطول نینجامید و تمام شواهد امروز حاکی از اینست که این دوران فریب دیگر به سر رسیده است. اما این شش سال دنیا را تکان داد. این پایان سوسیالیسم نبود، اما سرخ‌نوی بود به اینکه پایان سوسیالیسم واقعا چه کابوسی می‌تواند باشد و دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم، به چه منجلاپی بدل می‌شود. معلوم شد جهان، از حاکم و محکوم، سوسیالیسم را با تغییر تداعی می‌کند. پایان سوسیالیسم را پایان تاریخ خواندند. معلوم شد پایان سوسیالیسم پایان توقع برابری است، پایان آزاد اندیشی و ترقی خواهی است، پایان توقع رفاه است، پایان امید به زندگی بهتر برای بشریت است. پایان سوسیالیسم را حاکمیت بلامنزاع قانون جنگل و اصالت زور در اقتصاد و سیاست و فرهنگ معنی کردند. و بلافاصله فاشیسم، راسیسم، مرد سالاری، قوم پرستی، مذهب، جامعه ستیزی و زورگویی از هر منفذ جامعه بیرون زد.

موج "نو اندیشی" ای که بدنبال این ماجرا در سطح کل جهان براه افتاد دیدنی بود. در یک مسابقه بین المللی ندامت و خودشیرینی، فضایل دیروز عار شمرده شدند، اصول دیروز نفرین شدند و آرمانهای دیروز به ریشخند گرفته شدند. حقارت و تسلیم بعنوان معنی زندگی به کرسی نشست. در فرهنگ توأبیت روشنفکران نظم نوین، هر کس که زندگی بهتری برای هموعانش می‌خواست و معتقد بود که وضع موجود می‌تواند و باید تغییر کند، هر کس که به برابری انسانها قائل بود و به یک آینده بهتر دعوتشان می‌کرد، هر کس که از لزوم تلاش جمعی آدمها برای تاثیرگذاری بر سرنوشت و سهمشان در جهان سخن میگفت، هر کس که دولت و جامعه را در قبال فرد و آسایش و آزادی او مسئول میدانست، از هزار و یک تریبون، خوشخیال، قدیمی، کم عقل و پا در هوا لقب گرفت. یاس نشان خرد شد، رها کردن آرمان‌های والای بشری واقع بینی و درایت خوانده شد. ناگهان معلوم شد که هر ژورنالیست تازه استخدام و هر استادیار تازه به کرسی رسیده و هر سرهنگ بازنشسته پاسخ غولهای فکری جهان مدرن، از ولتر و روسو تا مارکس و لنین، را دارد و کل معضل آزادیخواهی و برابری طلبی و تلاشهای صدها میلیون انسان در چند قرن اخیر، جز اتلاف وقت بیحاصلی در مسیر رسیدن به عمارت با شکوه "پایان تاریخ" نبوده است و باید هرچه زودتر به فراموشی سپرده شود.

در متن این فضای بین المللی است که انقلابیون دیروز به "باز اندیشی" پیرامون انقلاب ۵۷ و انقلابیگری بطور کلی نشستند؛ و نتایجی که گرفته اند بیش از آنکه از

-5-

تاریخ شکست نخوردگان:

چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷

به نقل از فصلنامه نقطه، شماره ۴ و ۵، زمستان ۷۴ و بهار ۷۵

میگویند در سالهای اخیر یک روند "بازبینی" و "بازنگری" در بین انقلابیون و چپگرایان اپوزیسیون ایران در جریان بوده است. نگاهی به نشریات متعددی که این طیف بویژه در خارج کشور منتشر میکنند به وجود چیزی از این دست صحنه میگردد، هرچند در اینکه "بازبینی" کلمه مناسبی برای توصیف این روند باشد جای تردید جدی هست. در خلوت، وقتی بیان حقیقت کسی را نمیرنجاند، میتوان این روند را یک روند ندامت توصیف کرد. اما در انتظار عموم، جایی که، بویژه این روزها، نزاکت سیاسی (Correctness Political) حکم میراند، شاید کلمه "نو اندیشی" معادل بهتری باشد. یکی از اولین قربانیان این روند نو اندیشی مقوله انقلاب و انقلابیگری بطور کلی و انقلاب ۵۷ بطور اخص بوده است.

هر ماه کوهی مطلب توسط افراد و محافل و جریانات متشکل از بازماندگان و انقلابیون پا به سن گذاشته انقلاب ۵۷ منتشر میشود. خواندن و تعقیب کردن همه اینها و شریک شدن در مشغله‌ها و دنیاهای ذهنی نویسندگان آنها هم عبث و هم بسیار دشوار است. اما دیدن روند "نو اندیشی" که ذکرش رفت سخت نیست. میتوان از شیوه "تداعی معانی" که یک ابزار روانشناسی است سود جست و عکس العمل این ادبیات را به کلمات کلیدی ای، مثلا خود مقوله انقلاب، چک کرد. تصویری که بدست می آید جای ابهام باقی

بنظر من بحث آقای ایلخانی زاده در توجیه این موقعیت، ضعیف و خودفریبانه است. در جوابیه آقای ایلخانی زاده بروشنی میتوان دید که این "عوضی گرفتن" دوست و دشمن، تصادفی نیست، از سر بیدقتی نیست، یک انتخاب آگاهانه کومهله امروز است، اجبار یا اشتباهی در کار نیست.

ایشان مینویسند:

"بر کسی پوشیده نیست که کومه له هم با احزاب سیاسی در کردستان ایران و عراق و هم با دولت عراق روابط سیاسی و دیپلماتیک معینی دارد و این امر به هیچوجه تازگی ندارد و حتی قبل از تشکیل حزب کمونیست و قبل از ایجاد یک رابطه دیپلماتیک با دولت عراق، شما و سازمانتان (ا.م.ک.) از آن مطلع و با آن موافق بوده اید. بعدها نیز در حزب کمونیست شما از این رابطه دفاع مینمودید. این رابطه بر اساس حفظ اصول و پرنسیپهای انقلابی و بر مبنای تعادل قوای منطقه ای تنظیم شده است. کومهله بعنوان یک نیروی اجتماعی و دخیل در فعل و انفعالات منطقه تاکنون توانسته است به شیوه ای اصولی و قابل دفاع این روابط را حفظ نماید و هم در عین حال از امکانات دو رادیوی کمونیستی... و حضور تشکیلات علنی و نظامی برخوردار باشد. تنها محدودیتی که ما در قبال این امکانات بر خود تحمیل کرده ایم محدودیت در تبلیغات بوده و این امری است که سالهاست... علنا اعلام نموده ایم تا هیچ ناروشنی در حد و حدود این روابط باقی نماند. تا زمانی که کومهله بتواند با حفظ پرنسیپهای کمونیستی و به نفع جنبش انقلابی از این تضادها و شکاف های منطقه ای بهره میگیرد و همچنانکه تاکنون عملا نشان داده است علنی، سربلندانه و قطعاً با حفظ پرنسیپهای انقلابی حاضر به ادامه این روابط خواهد بود و لاغیر."

این پاسخ دو عیب اساسی دارد:

۱_ ایشان تلاش میکنند که مساله را به یک رابطه فنی_تدارکاتی (دیپلماتیک!) با رژیم عراق و فقط عراق محدود جلوه بدهد و حمایت سیاسی سازمان خود از احزاب ارتجاعی کرد در کردستان عراق را، که در تبلیغات اینها "دولت" کرد نام گرفته اند، از تصویر بیرون بگذارد، به این امید که به این ترتیب سقوط سازمانش به یک سیاست راست و آشکارا ناسیونالیستی در ۵ سال اخیر (دوره پس از جنگ خلیج و تشکیل "دولت کرد") را پرده پوشی کند. حال آنکه با حاد شدن اوضاع سیاسی عراق و کردستان و برجسته شدن صفندی های سیاسی و طبقاتی در این کشور، زشتی انتخاب سیاسی این سازمان در صحنه سیاسی عراق و منطقه به زمخت ترین شکل عیان شده است. آنچه شاهدیم یک راست روی آشکار سیاسی است که ربط خاصی به مقوله "دیپلوماسی" ندارد.

ایجاد تشکیلات علنی و اردوگاههای نظامی. دفاعیه آقای ایلخانی زاده کلا به دوره اول رابطه با عراق، که تا رسیدن نیروهای جمهوری اسلامی به مرزها در سال ۶۲ را در بر میگیرد، بربط است. وقتی اولین تماس کومهله با عراق صورت گرفت، مقر مرکزیت کومهله نه در چند کیلومتری سلیمانیه، بلکه در چند کیلومتری بوکان بود. شهر بوکان و بخش اعظم راهها و مناطق روستایی و تعداد زیادی از شهرکهای کردستان در دست پیشمرگان بود. مرکزیت و همه اردوگاههای کومهله در خاک ایران بود و حتی برخلاف حزب دموکرات، نزدیک مرز عراق هم نبود. هنوز رادیویی در کار نبود و برای برقراری رادیو و استقرارش نیازی به تماس با عراق نبود. رادیوی کومهله، چند ماه بعد با امکانات خود سازمان و در خاک ایران کار خود را شروع کرد و تا ماهها بعد به همین صورت ادامه داد. بقاء رادیو در این دوره به هیچ نوع مناسباتی با عراق وابسته نبود.

هدف از تماس اولیه با عراق در اساس دریافت اسلحه برای ایجاد توازن تسلیحاتی بیشتر در جنگ با رژیم اسلامی و در درجه بعد برخورداری از امکانات تخصصی تر پزشکی بود. بعدها امکانات ارتباطاتی، نظیر امکان تماس و تردد به اروپا و غیره به این نیازها اضافه شد. "تعادل قوای منطقه ای" (که معنی آن بر من مجهول است)، "برخورداری از رادیو و حضور تشکیلات علنی و نظامی" مطلقاً جایی در تعریف این مناسبات نداشت. از سوی دیگر، کومهله برای دریافت این کمکها نیاز به هیچ سازشی نداشت. تبلیغات علیه عراق، در آن مرحله بهرحال جایگاه خاصی در تبلیغات کومهله نداشت و لذا کاهش دامنه آن محدودیت و سازش قابل لمس محسوب نمیشد. رژیم عراق تهدید نظامی و امنیتی خاصی برای کومه له نمیتوانست ایجاد کند. مضمون رابطه با عراق در این دوره دریافت بدون قید و شرط اسلحه و مهمات و امکانات مادی بود. البته باید گفت که اسلحه و امکانات دریافتی از عراق تنها بخش بسیار ناچیزی از نیازهای کومهله را برآورده می کرد و کومهله اساساً متکی به کمکهای مادی خود مردم بود. بهررو در این دوره "دیپلوماسی" برای کومهله به معنی سازش و سکوت و باج دادن به هیچ نیرویی نبود.

از اوضاع آن روز، تا شرایط امروز و اوضاع مورد مباحثات آقای ایلخانی زاده، تمام این فاکتورها گام به گام و بارها دستخوش تغییر شده اند. برای کسی که قصد خودفریبی نداشته باشد، یک لحظه تعمق برای درک این مساله کافی است. بگذارید فهرست وار فقط نقطه عطف های مهم تر را ذکر کنم.

رسیدن جمهوری اسلامی به مرزها: این تحول باعث شد مقرهای مرکزی ما به داخل خاک عراق منتقل شود. این یک وضعیت کاملاً جدید بوجود آورد. از یکسو

۲- مشکل اینجاست که پای خود "دیپلماسی" رابطه با عراق هم بشدت میلنگد و با این نوع فرمول‌ها قابل دفاع نیست. دفاعیه آقای ایلخانی زاده از رابطه با عراق حتی در همان چهارچوب خام اندیشانه ای که ایشان به مساله میدهد، ربطی با حقیقت و واقعیت عملی در منطقه ندارد. توضیحات ایشان نه فقط بر معضل واقعی امروزان سرپوش میگذارد، بلکه تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و پرنسیپها و اصول کمونیستی ای که برای سالها بنیاد آن حزب را تشکیل میداد لوث میکند.

در این نوشته میخواهم تناقضات و ضعف دفاعیه آقای ایلخانی زاده را خاطر نشان کنم و یکبار دیگر غیر قابل دفاع بودن موقعیتی را که این دوستان خود را در آن گرفتار کرده اند، و با روایت آقای ایلخانی زاده ظاهرا متاسفانه شروع کرده اند که از آن لذت هم ببرند، گوشزد کنم. در انتها، به یک سوال مشخص آقای ایلخانی زاده در مورد علت اطلاق "کومله جدید" به سازمان ایشان هم پاسخ خواهم داد.

پیدااست که روایت آقای ایلخانی زاده از رابطه کومله له با دولت عراق و احزاب ملی کرد یک دفاعیه عام و جهانشمول و مستقل از اوضاع کنکرت است. فرمول ایشان نه فقط تغییرات بنیادی ای را که در کلیه فاکتورها و شرایط دخیل در مساله در طول این دوران بوجود آمده یکسر ندیده میگیرد و لاجرم میتواند برای توجیه هر نوع مناسباتی در آینده هم بکار برود، بلکه به خودی خود به هیچیک از تک دوره های این یک و اندی دهه کاربست ندارد. ایشان متوجه نیست (یا باید بگویم ترجیح میدهد نباشد) که در طول این ۱۳ سال فاکتورهای زیادی تغییر کرده اند و مراحل مختلفی طی شده اند. موقعیت مادی کومله له، نحوه استقرارش در منطقه، نوع رابطه اش با این دولتها و احزاب، دامنه محدودیتهای تحمیلی و ابعاد وابستگی، رابطه این دولتها و احزاب با مردم عراق، وضعیت خود جامعه عراق، رابطه و دامنه برخورد کومله با مردم عراق، جایگاه عراق در ذهنیت سیاسی مردم چه در منطقه و چه در سطح بین المللی، رابطه این دولتها و احزاب و نیروها باهم و غیره و غیره به شدت به نسبت ۱۳ سال قبل تغییر کرده است. قریب یک و نیم دهه از ورود کومله به قلمرو "دیپلماسی" میگذرد و چشم بستن به تغییرات اوضاع عینی و ماهیت و محتوای مناسبات متقابل نیروها در منطقه در این سالها، نشان سطحی گری است.

رابطه با عراق

اولین تماس کومله با عراق نه ربطی به ایجاد رادیو داشت و نه به کسب امکانات

نمیگذارد. انقلاب: افراط، انقلاب: خشونت، انقلاب: استبداد، انقلاب: انهدام.

و چرا که نه؟ آخر چه کسی از این بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی ممنوع است، زن بودن جرم است، زندگی کردن جزا است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلا به این جهنم چشم گشوده اند و جز این خاطره ای ندارند. و برای بسیاری دیگر، زنده ترین خاطره، یاد چهره های فراموش نشدنی انسانهای پاک است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب؟

شاید برای بعضی عاقبت نافرجام انقلاب ۵۷ در این روند "نو اندیشی" نقش داشته است. اما نه وسعت این ندامت و نه تلخی لحن و هیستری نواندیشان امروز، هیچیک را نمیتوان با ناکامی انقلاب ۵۷ توضیح داد. انگار کنار پلی نشستته اید و بازگشت لشکر شکست خورده ای را میبینید. غیر قابل انتظار نیست که این شکست خوردگان را محزون، مبهوت، ساکت و افسرده ببینید. اما این جماعت مشت گره کرده اند. وقتی دقیق تر گوش میکنید، میبینید انگار دارند سرودی را زمزمه میکنند، آری، اشتباه نمیکنید، اینها دارند به جنگ میآیند، به جنگ "سرمین" و "اردوگاه" و "قلعه" خود، یا بهرحال آنچه خود روزگاری چنین پنداشته و نامیده بودند. اینها دارند برای انتقام از "خود" و "خودی" های دیروز برمیگردند. برای کسی که از داخل قلعه به بیرون نگاه میکند، این حتما منظره هولناکی است.

کمتر انقلاب ناکام و جنبش شکست خورده ای چنین تلخ توسط مشتاقان دیروزش بدرقه شده است. انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دوران حکومت آئنده، انقلاب پرتقال، اعتصاب معدنچیان انگلستان، برای مثال، همواره احترام زیادی نزد پیش کسوتان و شرکت کنندگان خود داشته اند. علت نو اندیشی امروز انقلابیون دیروز ایران را باید جای دیگری جستجو کرد. واقعیت اینست که همین سالها، سالهای پس از انقلاب ۵۷، در سطح جهانی مصادف با رویداد به مراتب مهمتری بود. سقوط بلوک شرق، که این اواخر دیگر فقط در تبلیغات عوام فریب ترین سخنگویان پیمانهای ورشو و ناتو و هالوتترین طرفدارانشان به آن "اردوگاه سوسیالیسم" اطلاق میشد، یک زلزله سیاسی و اجتماعی بود که کل دنیا را تکان داد. نفس حذف یک قطب از جهانی دو قطبی، جهانی که همه چیزش، از اقتصاد و تولید تا علم و هنر، برای دهها سال بر محور تقابل این دو قطب شکل گرفته بود، به اندازه کافی زیر و رو کننده بود. اما آنچه در قلمرو افکار و اندیشه تعیین

هستند که این استعداد را دارند که به رژیم خیانت کنند و دروازه قلعه را از درون باز کنند. و آنهم پیش از آنکه مردم تکان بخورند. اپوزیسیون مجاز مذهبی از نظر این محافل کاتالیزورهای تغییر رژیم بدون دخالت انقلابی مردم اند.

اما این استبط نادرست و این انتظار بیجاست و به ارزیابی غلطی از ماهیت رژیم اسلامی مبتنی است. جریاناتی نظیر نهضت آزادی و مذهبیون معتدل و امثالهم تنها وقتی در چهارچوب رژیم اسلامی اجازه خودنمایی پیدا خواهند کرد که سقوط رژیم توسط مردم دیگر محتمل شده باشد. این جریانات ابزار نجات رژیم از یک اوضاع انقلابی اند و نه ابزار تغییر آن با روشهای غیر انقلابی.

از نظر تاریخ واقعی، اما، اینها جریاناتی بیبربط اند. نه پلی واقعی به آینده اند و نه سدی قابل اعتنا در برابر آن. نوبت اینها تنها وقتی فرا میرسد که دیگر عملا دیر شده باشد.

اولین بار در فروردین ۱۳۷۵، آوریل ۱۹۹۶، در شماره ۲۰ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

موجودیت اردوگاهی تشکیلات به رضایت عراق وابسته شد، از طرف دیگر کومله برای اولین بار مستقیما با مردم عراق و کردستان در تماس روزمره قرار گرفت. مرزبندی با سیاستهای دولت عراق و احزاب کرد، گام به گام ضروری تر شد و سکوت زبانبارتر و غیر اصولی تر. فشار عملی دولت عراق و احزاب کرد و قابلیتشان در ایجاد مزاحمت افزایش پیدا کرد. امکانات کومله برای اعلام بیطرفی، موضع نگرفتن و حفظ تعادل دیپلماتیک دانما کمتر و کمتر شد. بهای سیاسی اردوگاه داشتن در خاک عراق و "برخورداری از امکانات" گام به گام گزاف تر میشد.

ختم جنگ ایران و عراق: اردوگاهها کم کم به عمق کردستان عراق منتقل شدند و زیر مناطق تحت کنترل نظامی عراق قرار گرفتند. نقل و انتقالات نظامی عملا به اجازه عراق منوط شد و آزادی عمل تشکیلات در اعزام نیرو به داخل ایران محدود شد. اردوگاهها سنگین بار و بشدت پرخرج شدند و بعضا به شهرکهای عظیم پناهندگان تبدیل شدند که کومله بار سنگین تامین معاش و زیستشان را برعهده داشت. فعالیت نظامی کاهش یافت. وابستگی مالی تشکیلات افزایش یافت. اجازه استقرار اردوگاهی و امکانات مالی و وسائل زیستی، در لیست مطالبات کومله بالاتر از اسلحه و مهمات قرار گرفت. دست رژیم و ارتش عراق برای محدود کردن فعالیت تشکیلات و اعمال فشار بر آن به مراتب بازتر شد.

بالا گرفتن جنگ دولت عراق با احزاب ملی کرد پس از شکست مذاکرات:

موقعیت از نظر امنیتی باز هم دشوارتر شد. تردد ارتش عراق و سازمانهای کرد، و حتی سپاه پاسداران در مناطق استقرار اردوگاههای ما شدت پیدا کرد. حفظ موازنه و سیاست عدم دخالت در "امور داخلی عراق" به مراتب دشوارتر شد. بعنوان نمونه فقط برای ارباب کومله و دور کردنش از اپوزیسیون کرد عراق، رژیم عراق اردوگاههای ما را در چند نوبت بمباران کرد. تنها در یک مورد بمباران شیمیایی اردوگاه مرکزی کومله، بیست و سه تن از برجسته ترین و قدیمی ترین فعالین ما جان خودشان را از دست دادند. بمباران شیمیایی مردم حلبچه گواه مهم دیگری بود بر این حقیقت که رابطه با عراق به یک وزنه سنگین بر پای تشکیلات تبدیل شده و باید سریعا از آن خلاص شد.

و اینها تازه مقدمه تغییر بنیادی اوضاع بود. عوامل جدیدی به سرعت کل تصویر را زیر و رو کرد:

اعتلای جنبش کمونیستی در عراق: نفوذ سیاسی کمونیسم کارگری و حزب کمونیست ایران در عراق و بویژه در کردستان فاکتور جدید و فوق العاده مهمی بود که طرح شد و میبایست در تعیین موقعیت در قبال رژیم عراق و احزاب کرد به حساب بیاید. رابطه ما با این کمونیسم نواخته عراق، و با دشمنان سیاسی و طبقاتی اش، چه دولت عراق و چه احزاب کرد که کمر به خفه کردنش بسته بودند، یک بعد کاملاً جدید به معضل "دیپلوماسی" داد. محافل کمونیست نزدیک به حزب تشکیل میشدند، تماس میگرفتند و بعضاً توسط رژیم عراق دستگیر و سرکوب میشدند. گرفتن ظاهر بیطرفی، برقراری رابطه صرفاً پنهانی با این جریانات و سکوت در برابر اقدامات ارتجاعی رژیم عراق علیه آنها دیگر غیر ممکن میشد.

جنگ خلیج: جنگ خلیج توجه افکار عمومی را متوجه رژیم عراق و اوضاع جامعه عراق کرد. جایگاه رژیم عراق در تبلیغات و ادبیات سیاسی یک جریان حاضر در منطقه دیگر نمیتوانست نظیر گذشته بماند. تا پیش از جنگ خلیج اظهار نظر درباره ماهیت رژیم عراق لزوماً در دستور سازمانهای غیر عراقی نبود. اما پس از آن مساله عراق و رژیم صدام حسین، درست مانند اوضاع فلسطین، اسرائیل، سومالی، یوگسلاوی و غیره به یک مساله بین المللی تبدیل شد که هر سازمان جدی سیاسی میبایست درباره آن موضع بگیرد. رابطه با عراق (در واقع ضربه پذیری در برابر اقدامات انتقام جویانه عراق) سکوتی را به کومهله و حزب کمونیست ایران تحمیل میکرد که از نظر سیاسی دیگر قابل ادامه نبود.

هجوم رژیم عراق به کردستان بعد از جنگ خلیج و آوارگی میلیونی مردم کردستان: این بنظر من میخ آخری بود که به تابوت "رابطه با عراق" کوبیده شد. برای سازمانی که داعیه تعلق به حق طلبی مردم کردستان را داشت، برای سازمانی که در یک گوشه دیگر منطقه پرچم رفع ستم ملی را بلند کرده بود، نظاره گر خاموش چنین جنایاتی ماندن نمیتوانست بیش از این توجیه پذیر بماند.

با فرمول سطحی آقای ایلخانی زاده ("رادیو و اردوگاه در ازا، تبلیغات کمتر") حتی ۵ دقیقه از این تاریخ را نمیشود توضیح داد و هیچکس هم در رهبری آن حزب هرگز چنین تبیین بی محتوایی از مساله بدست نداد. واقعیت اینست که "دیپلوماسی" منطقه ای کومهله در طول قریب یک دهه تا مقطع جدایی ما با یک تناقض رو به تعمیق روبرو

7

ستون اول

چرا رسانه های غربی و گروه ها و محافل ملی گرای ایرانی در خارج کشور اینقدر نسبت به حرکات افراد و جریانات اپوزیسیون مجاز و بویژه مذهبی در ایران حساسند؟ از فلان مانوئیست سابق و ایدئولوگ امروزی "پلورالیسم" و "تمرین دموکراسی"، تا مفسر فلان شبکه ماهواره ای که چه بسا نمیتواند جای ایران را روی کره جغرافی نشان بدهد، تا تحلیلگران مراکز شرق شناسی که از راه تلفظ درست حرف "خ" در اسامی دولتیان ایران امرار معاش میکنند، همه با علاقه خاصی حرکات منتظری، نهضت آزادی، یزدی، عبدالکریم سروش و غیره را دنبال میکنند. در آستانه انتخابات رژیم اسلامی، این فضا بار دیگر بالا گرفت. در نظر اول این عجیب بنظر میرسد، چون هیچیک از این افراد و گروهها بازیگران اصلی ای در صحنه سیاسی ایران نیستند. شرکت و عدم شرکت نهضت آزادی در انتخابات و یا ورود احتمالی سه چهار نفر نماینده اینها به مجلس اسلامی، وقتی همه میدانند که اینها قبلاً به تعداد زیاد در مجلس بوده اند و نخست وزیر و کابینه داشته اند و خبر خاصی نشده، نمیتواند تحول مهمی تلقی شود. کسی یادش نرفته که جناب سروش خود عضو و ایدئولوگ شورای انقلاب فرهنگی بوده، قدرت و اختیارات داشته و جز کشتار جوانان و دانشجویان چه چیزی از اندیشه های سترگ ایشان عاید مردم نشده. حرکات اینها نه خراشی به قدرت رژیم وارد میکند و نه آلترناتیو و افق متفاوتی را طرح میکنند. بعید است کسی، چه در میان مردم ایران و چه در بخشهای فهیم تر محافل فوق الذکر، واقعا تصور کند یک رژیم جمهوری اسلامی به روایت نهضت آزادی، یا به روایت "لوتری" جناب سروش، میتواند یک احتمال واقعی، ولو ضعیف، در ایران باشد. پس اهمیت این جماعت در چیست و اینهمه توجه را مدیون چه هستند؟ واقعیت اینست که در نظر محافل ملی و رسانه های غربی، اپوزیسیون مجاز مذهبی، بازرگان ها و یزدی ها و سروش ها، آن بخش از خود هیات حاکمه و خود جمهوری اسلامی

اختلاف چپ و راست

آقای ایلخانی زاده سعی میکند از من هم برای فرمول خود تائیدیه بگیرد. اما نقل قول ضمنی ایشان از مکالمه من و رفیق ابراهیم عزیزاده در اولین دیدارمان در سال ۶۰ قبل از تشکیل حزب، و اظهار اینکه من در حزب کمونیست از "آین" رابطه دفاع میکردم، کمکی به ایشان نمیکند، و حتی برای بحث ایشان مضر است، چون در را بر روی بازگویی همه حقیقت و رجوع به کل کشمکش سیاسی و فکری ای که بر سر موقعیت کومهله در منطقه و نوع روابطش با نیروهای سیاسی و اجتماعی در ایران و عراق در طول آن دوران در درون حزب کمونیست ایران جریان داشت باز میکند. آقای ایلخانی زاده فراموش میکند (یا دوست دارد فراموش شود) که نگرش ایشان به ماهیت کومهله و مناسباتش در منطقه و روابط به اصطلاح دیپلوماتیکش با دولت عراق و نیروهای ارتجاعی کرد، نگرش جناح راست و ناسیونالیستی آن حزب بود که در تک تک نقطه عطفهای آن سالها در برابر خط مشی کمونیستی رهبری حزب قرار گرفت و در تک تک این تقابلهای شکست خورد.

اختلاف نظر چپ و راست بر سر رابطه کومهله با عراق، انعکاسی از اختلاف بر سر تلقی هر یک از ماهیت سیاسی و اجتماعی کومهله و استراتژی آن در کردستان بود. جناح راست، در سیمای کومهله رونوشت چپ گرای حزب دموکرات را میدید. سازمانی اساساً متکی بر مبارزه پیشمرگانه، حضور نظامی و یا حفظ تصویر نظامی خویش، که منتظر است با بحران و تلاشی جمهوری اسلامی وارد شهرها شود و مقرها و کمیته های خود را دایر کند و امور را بدست بگیرد. کاری که آقای طالبانی کرد. اردوگاه نظامی و رادیو (که باید حضور و ادامه کاری تشکیلات را به مردم گوشزد کند و نام آن را سر زبانها نگه دارد) اساس این استراتژی است. برای حفظ این دو رکن موجودیت سازمان هر بهایی را میشد داد و هر شرایطی را میبایست به جان خرید. شیوه دیگری از مبارزه در کردستان برای این جریان قابل تصور نبود. چپ در مقابل، کومهله را یک سازمان کمونیستی، سازمانگر و متکی به نیروی عظیم کارگران در شهرهای کردستان میدید. کومهله جناح چپ جنبش ملی و کپی آتشی مزاج حزب دموکرات نبود، یک سازمان کمونیستی بود که ستون اصلی موجودیتش را میبایست در شهرها و کانونهای کارگری کردستان بسازد. مسلح بودن و مبارزه مسلحانه، یک بعد حیاتی مبارزه کومهله بود، اما هویت کومهله نبود و شکل پیشمرگانه تنها شکل تداوم این بعد مبارزه نبود. اردوگاهها تنها شکل موجودیت و بقاء سازمان محسوب نمیشدند.

شکاف چپ و راست حول مساله رابطه با عراق از پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب

ممنوع. دورانی که ظاهراً تشکیلات اصلاً وجود نداشته است، نشریه نداشته است، نظر نداشته است، رهبر نداشته، مرکزیت نداشته، کنگره و کنفرانس و پلنوم نداشته. عزم و امید و حقانیت نداشته. دورانی که سخن گفتن از آن و فکر کردن به آن ممنوع است و باید به فراموشی سپرده شود. راستها روایت خود را به کرسی نشانده اند. اسناد آن دوران را باید سوزاند، و سوزانده اند. عکسها را باید رتوش کرد، و کرده اند. خانه ها را باید گشت و کتابها را یافت و دور ریخت، و ریخته اند. امروز این تنها انترناسیونال نیست که داشتن و خواندنش در مقر گرانقدر حومه سلیمانیه ممنوع است، بلکه بسوی سوسیالیسم و کمونیست و بولتن شوروی و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و غیره و غیره هم تحت سانسور است. عباراتی نظیر کمونیسم کارگری دیگر کفرند و زبان گوینده را میسوزانند. اگر این جماعت عزم کرده اند که خاطره آن حزب کمونیست ایران و آن کومهله را از اذهان محو کنند، اگر آن را دوران بیخبری و فریب خوردگی خود میدانند، اگر خودشان از آن تاریخ ننگ دارند و میخواهند دفتش کنند، چرا باید استفاده شان از نام آن حزب را مشروع شناخت؟

واقعیت اینست که عنوان حزب کمونیست، "قوتی بگیر و نشان" ی است که خود ملی گرایان کرد در این سازمان بدست عده ای داده اند تا سرگرم باشند و احیاناً مزاحم امر خطیر "دیپلوماسی مقرر و رادیو" در مرکز عالم نشوند. همین.

عنوان کومهله چطور؟ کومهله امروز، کومهله کمونیست دوران حزب نیست. اما کومهله قبل از حزب هم نیست. سازمان انقلابی زحمتکش کردستان یک سازمان انقلابی چپ بود که با روشن بینی و جسارت به یک رکن اساسی تشکیل حزب کمونیست ایران بدل شد و کومهله کمونیست را در تمایز با کومهله ملی گرایان و خلقیون شکل داد. آنچه که امروز میبینیم، یک کومهله جدید است. کومهله ای که شاید اگر راستها و مخالفین تشکیل حزب ۱۵ سال قبل پیروز شده بودند میساختند. یک سازمان خودمختاری طلب در کردستان ایران، که نمونه های مشابه آن در همه بخش های کردستان به وفور هست. بعنوان یک سازمان خودمختاری طلب، باید اینها را جدی گرفت. اما این سازمان، حزب کمونیست ایران و کومهله قدیم نیست. این را حتی (در واقع بویژه) نزدیک ترین منتولفین و یاران امروزشان انکار نمیکند. هیچکس اینها را ادامه آن حزب و آن کومهله و مستول اعمال و سیاستهای آن دوره نمیداند. همه بدون استثنا، دوستی ها و دشمنی هایشان با حزب کمونیست ایران و کومهله قدیم را نه به این جریان، بلکه عیناً به حزب کمونیست کارگری منتقل کرده اند.

بحث من یک بحث حقوقی نیست. بحثی سیاسی است. در این صحنه سازی نباید شرکت

بود. در حالی که دخالت مستقیم و همبستگی علنی با طبقه کارگر و کمونیسم در عراق و کل کردستان روز به روز به یک وظیفه میرم تر تبدیل میشد، اوضاع مادی و استقراری تشکیلات، آن را برعکس هرچه بیشتر زیر منگنه دولت عراق و جریانات ارتجاعی قرار میداد و آزادی عمل آن را هرچه بیشتر کاهش میداد. تضاد میان "روابط دیپلماتیک" هر روز مقید کننده تر از یک سو، و وظایف سیاسی رو به گسترش و نیاز روزافزون تشکیلات به دخالتگری از سوی دیگر، هر دو برجسته تر میشد. روندی که با سیاست دریافت کمک تسلیحاتی بی قید و شرط برای نبرد با رژیم اسلامی آغاز شده بود، مرحله به مرحله، به پذیرش قیود و شروط هرچه بیشتر برای حفظ امنیت خود منجر شده بود. این وضعیت قابل ادامه نبود و ادامه هم نیافت. جدایی چپ و راست این بن بست را شکست.

فرمول آقای ایلخانی زاده تبیین ما در رهبری آن حزب نبود. هیچکس در آن رهبری اینقدر ساده اندیش یا خودفریب نبود. فاکتور اصلی در محاسبات ما از مدتها پیشتر، از مقطعی که اردوگاههای ما دیگر به پشت خط جبهه عراق در جنگ با ایران منتقل شد، در درجه اول خنثی کردن توطئه های رژیم عراق و همه جریانات و نیروهای ارتجاعی و اجتناب از درگیری با آنها بود، تا زمانی که تلاش کمونیستهای کومله برای یک سازمانیابی نوین بر یک مبنای سیاسی متفاوت حول سازمانهای حزبی و کارگری در شهرها، به ثمر برسد و ضربه پذیری افراد و امکانات تشکیلاتی در خاک عراق رفع بشود. هرگز در آن حزب ما این تماسها و مناسبات و مانورها و باج دادن ها را نشان قدرت و علامت "وزنه سیاسی" خود و مایه مباحثات ندیدیم. بلکه نشان ضعف و محدودیت خود، گواه عدم اتکاء کافی مان به نیروی مادی و واقعی حزب در شهرهای کردستان و سنگین بودن پشت جبهه اردوگاهی مان میدیدیم. برخلاف تبیین آقای ایلخانی زاده، آن حزب در این مناسبات جا خوش نکرده بود، بلکه در تلاش دائمی برای خلاصی از آن بود. صحبت من البته از رهبری و خط مشی حاکم حزب در آن دوره است، نه جناح راست که هرگز تا مقطع جدایی نفوذ قابل اعتنایی در بالای آن حزب نداشت. پیچیدگی ها و تضادهای رابطه با عراق یک مشغله مهم و همیشگی رهبری آن تشکیلات و موضوع زنده و دائمی مورد بحث بود. فرمول جناح راست و تلقی آن از ماهیت کومله و اساس مناسباتش دقیقا همین بود که آقای ایلخانی زاده امروز بیان میکند. این فرمول آن تاریخ و آن اصول را نمایندگی نمیکند.

کمونیست بلافاصله پس از ختم جنگ ایران و عراق، که در آن قطعنامه ای مبنی بر کاهش وابستگی به عراق و تقویت استقلال عمل تشکیلات تصویب شد، آغاز شد. با رسیدن این قطعنامه به تشکیلات کردستان، جناح راست ناسازگاری و تحریکات علیه رهبری حزب را شروع کرد. این تحریکات که در ادامه خود از جمله علنا حول شعار "میخواهند رابطه با عراق را تخریب کنند" سازمان یافت، نهایتا حتی (با شرکت فعال خود جناب ایلخانی زاده) شکل یک کودتای تشکیلاتی علیه ما را بخود گرفت. این حرکت، همانطور که خیلی ها مطلعند، توسط جناح چپ حزب خنثی شد و در پلنوم شانزدهم به کنار گذاشته شدن ایشان و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی حزب کمونیست و کمیته مرکزی کومله منجر شد. همه این مباحثات و کشمکشها، که بحث موقعیت و مناسبات کومله در منطقه گوشه ای از آن بود، وسیعا مستند و مکتوب است. نه فقط خود آقای ایلخانی زاده به این اسناد دسترسی دارد، بلکه گوشه هایی از این اسناد و مباحثات در همان زمان از طرف حزب کمونیست و بعدها حزب کمونیست کارگری منتشر شده است. همانطور که گفتیم از نظر رهبری حزب و کل گرایش چپ رابطه با عراق کمابیش به انتها رسیده بود و اقدامات گسترده ای برای تغییر ریل فعالیت کومله، علیرغم تخطئه گری ها و منفی بافی های راست ناسیونالیست، در جریان بود. اما با جدایی چپ و تشکیل حزب کمونیست کارگری مساله بطور ریشه ای تری حل شد. اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب کمونیست ایران و کومله، و اکثریت عظیم کادرها و اعضا آن حزب، این رابطه را گسستند. در حزبی متشکل شدند که کوچکترین محدودیتی در بیان حقیقت، در دفاع از طبقه خویش در عراق و در همبستگی با کمونیستهای این کشور نپذیرفته است. آنها با یک گام بلند خود را از آن مناسبات خلاص کردند تا بتوانند در یکی از حساس ترین دوره ها در منطقه سخنگوی کارگر و کمونیسم و مدافع سازش ناپذیر مردم شریف و زحمتکش در برابر رژیم ارتجاعی عراق و احزاب ارتجاعی کرد باشند. حقیقت اینست که این راه بروی آقای ایلخانی زاده و دوستانش هم باز بود و آنها خود نخواهند به آن گام بگذارند. هر کس که کوچکترین احترامی برای حقایق تاریخ حزب کمونیست و کومله قائل باشد میفهمد که آقای ایلخانی زاده و سازمانشان، و "دیپلوماسی" شان، دنباله تاریخ حزب کمونیست و مناسباتش در منطقه نیستند. آنچه ادامه منطقی آن تاریخ و آن پراتیک و سند حقانیت و اصولیت آن است، اقدام پیکره اصلی آن حزب، از بالا تا پایین، در ختم آن مناسبات است. آن جنبش حزبی، آن خط مشی سیاسی، آن رهبری، آن کادرها و فعالینی که حزب کمونیست و کومله قدیم را میساختند، دوران "دیپلوماسی انقیاد" را به هیچ ابهامی پایان دادند. رابطه امروز آقای ایلخانی زاده و سازمانشان با دولت عراق نه

کرد. این دوستان هر اسمی میخواستند روی خود بگذارند، اما ما موظفیم در را بروی کسانی که به حقایق آن تاریخ علاقمندند باز نگاه داریم.

اولین بار در فروردین ۱۳۷۵، آوریل ۱۹۹۶، در شماره ۲۰ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

ساعت کار (تا چه رسد به سی ساعت) لابد به اتهام ذهنی و روشنفکری بودن در کلوی تشکیلاتشان گیر کرده. عملکرد و موقعیتشان را در عراق و کردستان دیدیم. در محیط اپوزیسیون ایران نیز وضع بهتری ندارند. روشن کردن و روشن گفتن تفاوت ها که سنت آن زمان بود، جای خود را به خیره کننده ترین و بی اصول ترین انتلاف - بازی ها و تشکیل متنوع ترین انجمنهای تملق متقابل با هر جریان و محفل اپوزیسیون "چپ" و دموکراتیک داده است. در این میان یکبار دیگر راه و رسم همیشگی چپ ملی، مبنی بر رهبر تراشی و شخصیت سازی از شعرا و نویسندگان متوسط الحال و درویش مسلک و وطن پرست "داخل" هم باب شده است.

یک وجه برجسته چرخش و مسخ این جریان، نفرتش از تاریخ گذشته "خویش" است. بعضی خیال میکنند پشت کردن این دوستان به تاریخ حزب کمونیست و کومله قبل از جدایی، ناشی از خصومت امروزشان با ماست و عکس العملی غیر سیاسی به تلخی های دوره جدایی است. حقیقت عکس این است، خصومتشان با ما انعکاس بیزاری شان از آن گذشته است. روایت سران امروز کومله از آن گذشته روایتی به قدمت خود حزب کمونیست است. تصویر آقای ایلخانی زاده از خود و دوستانش بعنوان یک عده "فریب خورده و رها شده"، که تازه مبنای هشدارهای ایشان به رفقای حزب کمونیست کارگری عراق هم است، یک تصویر قدیمی است. این را بازجوها و سازمان "توابین" رژیم و در راس آن معروف کیلانه قبل از تشکیل حزب در سنندج جار میزدند. "یک عده روشنفکر کومله را فریب داده اند". این روایت مضمون صدها برنامه رادیویی و مقاله نشریات حزب دموکرات بوده است. این روایت مضمون هشدارها و نصیحتهای مکرر اتحادیه میهنی و عزالدین حسینی و دیگر "دوستان کومله" در جنبش خودمختاری طلبی در کل کردستان بوده است. این روایت مضمون تبلیغات و تحریکات هر روزه "دولت" کرد علیه ما و حزب کمونیست کارگری عراق است، این روایت از آغاز فرمول همه سازمانهای چپ قلابی و اردوگاهی ایران بوده است که با تشکیل حزب کمونیست ایران رویایشان برای تبدیل کردن "کومله معصوم" به سازمان "کردها" در جبهه "خلفهای میهن ما" نقش بر آب شد. این روایت، که جناب ایلخانی زاده و شرکاء ظاهرا امروز به حقانیتش پی برده اند، روایتی ارتجاعی و ضد کمونیستی است. این فقط علیه آن تاریخ و علیه ما نیست، علیه چپگرایی در کومله امروز نیز هست. این روایت قرار است نگرش و سیاست چپ در این سازمان را از پیش ممنوع و محکوم و منتفی کند.

در این چند سال متأسفانه این روایت از تاریخ حزب و کومله به خط رسمی این جریان تبدیل شده است. نتیجتا یک حفره ده ساله در تاریخ این جریان بوجود آمده. دوران

یا راه سومی در پیش بگیرند، قطعا نه من و نه هیچکس دیگر در آن رهبری، آقای ایلخانی زاده و دوستانش در جناح راست را خیر نمیکرد تا مهر و عنوان و امکانات حزب و کومهله را تحویلشان بدهد. در چنان حالتی آنها که میمانند، اگر میمانند، دیگر حتی مشروعیت حقوقی هم نمیداشتند. در آن حالت، حتما راه دیگری برای حل و فصل مساله جدایی پیدا میکردیم. به همین ترتیب از نظر سیاسی هم اگر این دو رفیق در همان مقطع اعلام میکردند که حزب کمونیست پس از جدایی ما دست به یک چرخش و تغییر ریل سیاسی اساسی میزند، باز هم از نظر من مشروعیت فعالیت بعدی آن سازمان تحت نام حزب کمونیست ایران و کومهله زیر سوال میرفت. اما واقعیت اینست که آنها اعلام کردند میمانند و حزب و کومهله را بر همان مواضع نگه میدارند و راهشان را در همان مسیر ادامه میدهند. از نظر من این کافی بود. این رفقا حق داشتند تلاش کنند و حق داشتند موفق شوند.

اما وقتی معلوم شد که در عمل سیر دیگری در پیش گرفته‌اند و افق دیگری جلوی خویش قرار داده‌اند، وقتی معلوم شد که "باورهای مشترک" دیروز را دور انداخته‌اند، آنوقت دیگر از نظر سیاسی عمر این مشروعیت هم به پایان میرسد. سازمانی که امروز تحت نام کومهله یا حزب کمونیست ایران فعالیت میکند، دیگر فقط اسم آن جریان را یدک میکشد و این یک صحنه سازی صرف است.

حقیقت اینست که سازمان این دوستان چه از لحاظ نظری، چه از نظر سیاسی و تاکتیکی و چه از نظر پراتیکی علنا و رسماً به آن حزب و تاریخ و اصولش پشت کرده و آن گذشته را تحقیر میکنند. این صرفاً یک ادعا نیست. نگاه کنید امروز چه میگویند و چه میکنند. حزب کمونیست ایران بعنوان حزبی علیه اردوگاههای رویزیونیستی و روایت های بورژوازی از سوسیالیسم بوجود آمد، امروز اینها رسماً و علناً اعلام میکنند که مساله این نیست که "سوسیالیسم چه کسی واقعی است" بلکه بر سر متحد کردن پایه اجتماعی "چپ" است. اعلام فرموده اند که بحث ماهیت شوروی بحثی زائد و روشنفکرانه بوده است! حزب کمونیست ایران تعلق اساسی و استراتژیکی خود به جنبش شورایی را یک شاخص هویت سیاسی خود میدانست، دوستان کشف کرده اند که بحث شورا و سندیکا یک بحث عبث و انحرافی بوده که یک عده روشنفکر به جنبش کارگری و صد البته به خود آنها تحمیل کرده بودند. اکنون معلوم شده است که حزب کمونیستی وظیفه خاصی در هدایت و خط دادن به کارگران ندارد و باید به شیوه دهاتی ترین محافل چپ آستانه انقلاب ۵۷ از آنها بیاموزد. بار دیگر، به سیاق عقب مانده ترین جریانها پیشا-۵۷، مطالبات کارگری به وسع بورژوازی و "سطح رشد نیروهای مولده" گره زده شده و شعار ساده ۳۵

9

به توصیه یا تائید ما، بلکه علیرغم مخالفت ما، علیرغم هشدار ما و برخلاف راه پیشنهادی ما صورت گرفته است. این وضعیت نه امتداد روابط پیشین کومهله کمونیست در منطقه، بلکه یک انتخاب مجدد و آگاهانه از جانب کومهله جدید، تحت شرایط سیاسی و اجتماعی کاملاً متفاوتی است و در همین چهارچوب هم باید از آن دفاع کنند.

بهرحال گذشته هرچه بود، امروز دیگر رابطه با عراق در حکم یک بمب ساعتی برای کومهله است که عقل سلیم حکم میکند که خود را از آن به سرعت خلاص کنند. رابطه کومهله امروزی با احزاب ملی کرد در عراق نهایتاً بر یک تائید و نزدیکی سیاسی متکی است. اتحادیه میهنی و "دولت" نافرجام طالبانی-بازرانی بطور مشخص از نظر اینها پدیده هایی مثبت و پیشرو تلقی میشوند. اما روشن است که رابطه با عراق از جنس کاملاً متفاوتی است. نزدیکی و سمپاتی سیاسی ای در کار نیست. برای آقای ایلخانی زاده و دوستانشان، همانطور که ایشان تاکید میکنند، این صرفاً یک معامله مادی است. چیزی میدهند و چیزی میگیرند. اما حتی در یک چهارچوب معاملاتی هم باید توجه کنند تاثرات این رابطه از نظر سیاسی برای سازمانشان، هر قدر هم حاضر باشد سرش را پائین بیاورد، دیگر میتواند بشدت مخرب باشد. کردستان عراق در آستانه تحولات سیاسی مهمی است. کومهله جدید در تقابل بعدی رژیم عراق و مردم کردستان کجا خواهد ایستاد؟ این فقط یکی از دهها سوال است.

احزاب ملی و "دولت" کرد

همانطور که گفتیم، رابطه کومهله با عراق علیرغم معنا و عواقب سیاسی مخربی که میتواند برای این دوستان در بر داشته باشد، ماهیتاً رابطه ای سیاسی نیست، بلکه تجاری است. اما رابطه با احزاب ملی کرد امر دیگری است و حمایت سیاسی از این احزاب را نمیتوان پشت فرمول های دیپلماتیک درباره رابطه با عراق پنهان کرد. تبیین دیپلماتیک از رابطه با احزابی نظیر اتحادیه میهنی و قیاده موقت، یک نوآوری چند سال اخیر این دوستان است. این انعکاسی است از سیاست راست روانه کومهله جدید در برسمیت شناسی این جریانها بعنوان "دولت".

رابطه با احزاب کرد هم در این یک و نیم دهه دستخوش تحولات مهمی شده است. تا قبل از انتقال اردوگاهها به عمق کردستان عراق، رابطه کومهله با سازمانهای ملی کرد نیز سازش و سکوت و تخفیفی در اهداف و تبلیغات کومهله ایجاد نمیکرد. قیاده موقت کنار رژیم ایران به جنگ با کومهله و حزب دموکرات مشغول بود و در تبلیغات تشکیلات هم

و تابعیت عراقی مطالبه کنند. ظاهراً قرار است این تبلیغات خون ملی و میهنی را در رگهای مردم به جوش بیاورد و از حزب کمونیست کارگری عراق بیزارشان کند. واقعا خجالت آور است. ببینید در ظرف ۴-۵ سال از کجا سر در آورده اند. عجبا که نمیفهمند دارند به نقطه قدرت ما حمله میکنند. ۵ سال تمام عین همین تحریکات توسط "دولت کرد" و محافل مرتجع، محبوبیت حزب کمونیست کارگری عراق را صد چندان کرده. این باعث افتخار همه ما در هر دو حزب کمونیست کارگری در ایران و عراق است که هویت سیاسی و تعلق تشکیلاتی مان معیار ملی و قومی و کروموزومی ندارد. اگر جناب ایلخانی زاده هم بخواهد عضو هریک این احزاب بشود نه خویش را تست میکنند، نه محل تولدش را میپرسند، نه آزمایش زبان از او میگیرند و نه پاسپورتش را چک میکنند. این یک جریان کمونیستی کارگری در کل منطقه است که سند هویتش تعلق طبقاتی و آرمانهای اجتماعی اش است. همین باعث شده که در کردستان پیشروترین بخش جامعه کرد این حزب حلقه بزند و به آن امید ببندد. دنیای قوم پرستی و جهالت ملی البته وجود دارد، اما حزب کمونیست کارگری عراق با کمال میل "حضور جدی" در آن را به جناب ایلخانی زاده و شرکا، واگذار کرده است.

بهرحال رابطه کومهله جدید با حزب کمونیست کارگری عراق قابل دفاع نیست. توصیه من به مسئولین این سازمان اینست که بجای اینکه "لجبازی" با ما در حزب کمونیست کارگری ایران و یا خودشیرینی برای امام جلال را مبنای تعیین سیاستشان در حومه سلیمانیه قرار بدهند، واقعیات ایژکتیو منطقه را برسمیت بشناسند، با حزب کمونیست کارگری عراق دوستی کنند و به آن احترام بگذارند. این روش برای کسانی که خود را چپ میدانند پسندیده تر است. و چه بسا بالاخره این حزب کمونیست کارگری عراق باشد که بتواند روزی کاری کند که فعالیت این دوستان از خاک کردستان عراق متضمن سازش و باج دادن به کسی نباشد.

خلاصه کلام، موقعیت و مناسبات کومهله جدید در منطقه آشکارا دردناک تر از آن است که بشود با دفاعیاتی از نوع مطلب آقای ایلخانی زاده توجیهش کرد. این به یک فکر اساسی احتیاج دارد. دیر هم شده است.

چرا "کومهله"، چرا "جدید"؟

آقای ایلخانی زاده مساله ای را مطرح میکند که شخصاً مدتی بود دنبال فرصتی برای اظهار نظر رسمی راجع به آن میگشتم و این فرصت مناسبی است. موضوع اینست که من

کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری. اختلاف بر سر شیوه برخورد به احزاب ملی و حکومت در حال شکل گیری آنها یکی از نکات اصلی مورد مشاجره میان چپ و راست در آن حزب و یکی از فاکتورهای مهم در جلو انداختن جدایی بود. (رجوع کنید به کتاب "بحران خلیج..."). جناح چپ، که بعداً اساساً در حزب کمونیست کارگری متشکل شد، خواهان فاصله گرفتن از احزاب ملی کرد بود و مشروعیتی برای آنها قائل نبود. دولت بعدی این جریانها نمیتوانست مورد تائید ما باشد. حزب کمونیست کارگری در صحنه سیاسی کردستان عراق کنار کمونیستها ایستاد و در شکل گیری حزب کمونیست کارگری عراق نقش با ارزشی بازی کرد. از آن مقطع تا امروز در کل عراق ما تنها کنار یک حزب ایستاده ایم و آن حزب کمونیست کارگری عراق است.

سران کومهله جدید، برعکس، به استقبال حکومت طالبانی و بازرانی شتافتند. آن را به عنوان "دولت" کردستان و نماینده مردم کردستان عراق در صحنه بین المللی به رسمیت شناختند. بند و بست دو جریان طالبانی و بازرانی با یکدیگر و با آمریکا، از بالای سر مردم و بر خلاف هر نوع اعمال اراده مردمی را، ظاهراً به صرف قومیت آنها گامی به پیش تلقی کردند. در این میان قیاده موقت نیز ظاهراً غسل تعمید ترقی خواهانه یافت و مشروعیت سیاسی پیدا کرد. این دوستان نه فقط به عملکرد ضد مردمی و عقب مانده احزاب ملی کرد چشم بستند، نه فقط در قبال تلاشهای این احزاب برای سرکوب کمونیستها ساکت ماندند، بلکه در موارد متعددی با موج تبلیغات هر روزه این جریانها علیه حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری ایران همتوا شدند. عمل اینها یادآور اعلام همبستگی امثال یاسر عرفات با رژیم خمینی در سال ۵۷ است. آنها به نام مردم فلسطین، مهر تائید پای حکومت مرتجعی زدند که برای خفه کردن انقلاب مردم سر کار آمده بود.

این آن وضعیتی است که سران کومهله جدید باید برای مردم توضیح بدهند. دوستان عزیز، لطفاً توضیح بدهید که چرا در مقابل جنایات و زورگویی های این احزاب علیه مردم ساکتید؟ چرا در برابر موج ترور زنان ساکتید؟ چرا دستگیری و سرکوب و گاه حتی قتل کارگران معترض و کمونیست ها (کدام کمونیستها؟!) توسط این جماعات را محکوم نمیکند؟ چرا توقیف روزنامه کمونیستی «ب» پیشووه را محکوم نمیکند؟ چرا در برابر "قتل رهبران کمونیست و تائید آن توسط "دولت خودی" ساکت نشسته اید؟ در قاموس شما چه فرقی میان سلمان رشدی و تسلیمه نسرین با ریویوار احمد هست که زیباتان را در حمایت از او در برابر ارتجاع هار اسلامی بریده است؟ چرا در برابر خوشخدمتی های "دولت خودی" برای رژیم ایران، که پای آدمکش ها و تروریستهای رژیم

از "جاش" ها قرار میگرفت. اتحادیه میهنی یک سازمان دوست محسوب میشد که اگرچه تشکیلات کومله بویژه با قرار گرفتن در روند تشکیل حزب کمونیست ایران بطور روزافزونی به شکافهای سیاسی و برنامه ای خود با آن واقف میشد، از آنجا که در حوزه کشوری و اجتماعی مشترکی با کومله فعالیت نمیکرد، هنوز ضرورتی به مرزبندی علنی با آن، لااقل در سطح تبلیغات دیده نمیشد. عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی این جریان، برخورد ارتجاعی اش با مردم کردستان عراق، و ضدیتش با تعلق کومله به حزب کمونیست ایران، اینها نکاتی بود که تشکیلات کومله را به یک موضع شدیداً انتقادی نسبت به اتحادیه میهنی سوق میداد. اما از نظر علنی، تبلیغاتی علیه اتحادیه میهنی صورت نمیگرفت.

استقرار اردوگاهها در کردستان عراق، بر تنش بین کومله و اتحادیه میهنی افزود. پیدا شدن یک سازمان مارکسیستی، با مواضع و فرهنگ سیاسی پیشرو در محیط فعالیت اتحادیه میهنی یک عامل آزار دهنده برای این جریان بود. نه فقط در شهرهای کردستان عراق، بلکه در خود صفوف اتحادیه میهنی جریاناتی پیدا شدند که تحت تاثیر کومله و حزب کمونیست ایران بودند. اما این واقعیت بدواً محافظه کاری بیشتر و اجتناب از تشنج را در دستور کار ما میگذاشت. در بخش اعظم این دوره قیاده موقت هنوز سازمانی بود که کومله علناً علیه آن بعنوان یک سازمان ارتجاعی تبلیغات میکرد و موضوع هیچ مناسبات "دیپلماتیکی" نبود. هیچ نوع رابطه و مناسبات ویژه ای با سازمانها و دستجات دیگر کرد در عراق و ترکیه وجود نداشت.

اعتدالی سیاسی در کردستان عراق متعاقب جنگ خلیج، صحنه را بکلی دگرگون کرد. جنبش چپ و کارگری که خود را علناً با ما تداومی میکرد به شکل خیزه کننده ای رشد کرد و سازمانهای کمونیستی در مقیاس وسیع به جلوی صحنه مبارزه توده ای آمدند. این آن جریانی بود که میبایست مورد حمایت قاطع و علنی ما در صحنه سیاسی عراق قرار بگیرد. در نقطه مقابل، زیر چتر حمایت آمریکا، "دولت" فرمایشی اتحادیه میهنی و قیاده موقت تشکیل شد. واضح بود که صحنه سیاسی کردستان عراق دگرگون شده و معادلات و محاسبات سنتی دیگر نمیتواند مبنای تعیین روابط ما در منطقه باشد. یک انتخاب سیاسی آشکار روبروی همه ما قرار گرفت.

"مرحباً ابوعمار!"

و این انتخاب صورت گرفت. سر کار آمدن "دولت کرد" همزمان بود با جدایی در حزب

10

بکار بردن عنوان "حزب کمونیست ایران" را در اشاره به سازمان آقای ایلخانی زاده و یارانش درست نمدانم و خودم بکار نمیبرم. عنوان کومله هم بنظر من نیاز به صفاتی دارد نظیر "جدید"، "امروز"، "کنونی" و غیره که تفاوت آن را با کومله دوران قبل از جدایی به ذهن بیاورد. این یک نظر شخصی است، موضع رسمی حزب ما نیست، اما آن را بعنوان روش درست به همه رفقای حزبی توصیه میکنم.

آقای ایلخانی زاده میبیرسد چرا. بگذاردید پاسخ بدهم:

در مقطع جدایی از حزب کمونیست ایران من نه از نظر حقوقی و نه از نظر سیاسی مشروعیت استفاده رفقای باقیمانده را در استفاده از این عناوین مورد سوال قرار ندادم. البته بسیاری از رفقا، بویژه در سطح رهبران و کادرهای بالای کومله آن روز، معتقد بودند وقتی اکثریت قاطع رهبری، سخنگویان اصلی و عمده کادرها و فعالین حزب و کومله دارند جدا میشوند تا در حزب دیگری متشکل شوند، باقی گذاشتن نام و امکانات حزب کمونیست و کومله برای اقلیت کوچکی که میمانند اصولی و منصفانه نیست. اما این بهرحال موضع من نبود. از نظر من این ما بودیم که جدا میشدیم و لذا آنها که میماندند، ولو یک اقلیت، هنوز در آن مقطع از نظر حقوقی حزب کمونیست ایران و کومله بودند. از نظر سیاسی، مساله مبهم تر بود. روشن بود که با خروج چپ، توازن قوای سیاسی و عملی در سازمان باقیمانده به نفع جناح راست تغییر میکرد. اما چرخش فاحش به راست، تا چه رسد به یک گسست سیاسی و برنامه ای علنی و بنیادی از سنت چپ حزب و کومله آن وقت، امری محتوم نبود. در رابطه با بحث مشروعیت و عدم مشروعیت سازمان باقی مانده در استفاده از این عناوین، از نظر من تصمیم و موضع دو نفر معین، ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی، تعیین کننده بود. این دو رفیق از شخصیت های کلیدی حزب کمونیست بودند و چه در پیدایش و چه در سیر پیشروی آن نقش بسزایی داشتند. هر دو، بجز در آخرین مراحل، از مدافعان خط رسمی و مارکسیستی حزب بودند. عبدالله مهتدی بعلاوه با مباحثات مربوط به کمونیسم کارگری نزدیکی زیادی حس میکرد.

این دو تصمیم گرفتند با ما نیابند و در آن تشکیلات بمانند. مهم تر از این، هر دو علناً چه در پلنوم بیست و یکم و چه در اسناد علنی مقطع جدایی اعلام کردند که هدفشان حفظ حزب کمونیست و کومله بر همان اصول نظری و عملی است که تا آن زمان بنیاد آن را تشکیل میداد. (تا آن حد که کوشیدند ما را کسانی تصویر کنند که وظیفه دفاع از نظرات خودمان و "باورهای مشترک" را به آنها سپرده و صحنه را ترک کرده ایم!). اگر در آن مقطع ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی هم تصمیم میگرفتند با ما بیابند و

اسلامی را علناً به خیابان های سلیمانیه و کوچه بالایی مقر خودتان هم باز کرده ساکتید؟ چرا در شرایطی که حتی فروشندگان دوره گرد دهات کردستان هم این احزاب را "دولت" خطاب نمیکند، شما مدام از این و آن منبر به حکومت اینها مشروعیت میدید، آنها را دولت و مسئول امور قلمداد میکنید، به "پارلمان" سقط شده شان تعظیم میکنید، سر گردنه بگیری قیاده موقت لب مرز ترکیه را "بدست گرفتن کنترل گمرکات شمال" نام میگذارید و فراخوان "رسیدگی به وضع مردم" به اینها میدید؟ چرا تصمیم گرفته اید در این وانفاسی سیاسی در منطقه و در متن این تحولات تعیین کننده در تاریخ کردستان و عراق، در نقش مطیع ترین، راضی ترین، مودب ترین و خوشباورترین شهروند "دولت" پا در هوا و سپری شده طالبانی- بارزانی ظاهر شوید؟ چرا پای ورقه هر جریان و جماعتی، چه در عراق و چه در ترکیه، به صرف کرد بودش امضاء میگذارید؟

"عوضش رادیو داریم" حتی برای بچه های کودکستانی هم جواب نیست. حقیقت اینست که این حرکات و بی حرکتی ها ناشی از همراهی سیاسی شما با کسانی است که به خیال خود حکم تیولداری کردستان را از آمریکا و موئتلفین آن گرفته اند. این "دولت" شما یا بهرحال "دولت" مطلوب شماسست که آنجا سر کار است. الحق که مرحباً ابوعمار!

"کدام کمونیستها؟"

زمختی این دوستی ها و مردم داری ها و "دیپلوماسی" بازی ها با ارتجاع کردستان عراق صدبار بیشتر عیان میشود وقتی همزمان با آن خصومت این دوستان را با کمونیستهای کردستان عراق می بینیم. و این خصومت ظاهراً آنقدر علاج ناپذیر و ذاتی است که حتی تکذیب نامه شان هم بی اختیار یک حمله علنی دیگر به حزب کمونیست کارگری عراق از آب در میآید. آقای ایلخانی زاده مینویسد:

"منظورتان کدام کمونیستهاست؟! (!!!) طبعاً منظور شما "حزب کمونیست کارگری عراق" است. ... متأسفانه این حزب به آلتی در دست شما تبدیل شده و گذشته از اینکه آنها حضور جدی ای در منطقه ندارند، اساساً موجودیت مستقلی جدا از حزب شما نمیتوانند داشته باشند، تا حدی که کمیته مرکزی ایشان را نیز کادرهای شما اداره میکنند." یک دنیا انحطاط در این چند سطر هست. بحث عدم "حضور جدی" حزب کمونیست کارگری عراق ابلهانه تر از آن است که بخواهد به خود جناب ایلخانی زاده هم دلداری بدهد. نه فقط نگهبان مقر کومله که لااقل از بالای بام به محیط کردستان عراق نگاه میکند،

بلکه هرکس که فقط اخبار منطقه را درآورد دنبال کند، به این خودفریبی ها و تخطئه گری ها رقت میآورد.

اما مهم تر اینست که نفس چنین تبلیغاتی فوق العاده زنده است. چرا سازمانی که لام تا کام در نقد احزاب ملی و عشیرتی کرد دهان باز نمیکند و به طول و عرضشان که سهل است، به ضدیت شان با مردم هم کاری ندارد، باید راه بیفتند و در رادیو و روزنامه ای که به قیمتی که دیدیم دست و پا کرده تبلیغات کند که حزب کمونیست کارگری عراق "نیرو" نیست؟ چرا نمیشود این رسالت شریف و این امر خیر را به همان دولت مربوطه و جماعت اسلامی و رسانه های ریز و درشت مرتجعین محلی و منطقه ای واگذاشت که از نظر موجودیت کیلواتی و مترمربعی "حضور" بسیار جدی تری از این دوستان دارند؟ چرا میتوان بخاطر حفظ مقر و رادیو ساکت ماند و بخاطر احترام به کمونیسم در عراق نمیتوان؟ فرض کنیم حزب کمونیست کارگری عراق نیرو نیست و دولت عراق و دولت کرد و حزب الله عراق بیهوده شلوغ میکنند و دهها هزار مردم کردستان عراق اشتباهی به میتینگهایشان میایند، گیریم اینطور باشد، چه کسی گفته باید فقط به زورمندان و زورگویان احترام گذاشت؟ مگر سازمانهای تک سلولی و کاغذی "اتحاد چپ کارگری"، از جناح سازنده حزب رنجبران تا آخرین خس و خاشاک باقی مانده از سنت فدایی - راه کارگر چقدر نیرو هستند یا کجا "حضور" دارند که جناب ایلخانی زاده و دوستانش از شرکت بعنوان ناظر در جمعشان به وجد آمده اند؟ مگر انشعابیون "رهبری انقلابی حزب دموکرات" چقدر نیرو بودند یا بالاخره شدند که آن توجه و انرژی کومله آروز و بخصوص خود همین دوستان را بخود اختصاص دادند؟

"پاسپورت لطفاً!"

واقعیت بسادگی اینست که حزب کمونیست کارگری عراق، و جریان کمونیسم کارگری بطور کلی، یک نیروی سیاسی بسیار جدی در منطقه است و آقای ایلخانی زاده و سازمانشان چون با آن مخالفند علیه آن تبلیغ و تحریک میکنند. و در این تبلیغات متأسفانه به عقب مانده ترین و سست ترین عواطف در جامعه کردستان چنگ میزنند و با مرتجع ترین نیروها همصدا می شوند. به همین چند سطر افتخار آفرین ایشان نگاه کنید. میفرمایند حزب کمونیست کارگری عراق آلت دست بیگانگان است. از بین تمام مردم عالم، جناب ایلخانی زاده و شرکاء، این وظیفه پر افتخار را برعهده گرفته اند که از کورش مدرسی و رحمان حسین زاده، اعضای رهبری هر دو حزب ایران و عراق، پاسپورت